



پازدید شد  
۱۳۸۲

۱۵۲

پازرسی شد  
۲۷

نایب خلی

مستند است

۴۵۲	
کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	وصاف
مؤلف	۷۵۸۸
ردیف	۱۳۴۹۱
تاریخ ثبت	۱۳۴۹/۸

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۷۵۲۸





[illegible]

زینت و تزییناته در این مکتوب هر چه می بینید متعلق به **شعر** است که گفت ایام و سال که در مکتوب مندرج است  
 تأیید **شعر** و ایام سال که در این مکتوب مندرج است که از انوار سیرت و ایلویه بی بی بی بی **شعر** هفتاد و نه سال  
 فرو افتد مملکت ایران را از شرف و رفاه **چهار** ایام تا قیام رسیده و بی بی بی بی **شعر** هفتاد و نه سال که در مکتوب مندرج است  
 گفت در تو را که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 ایام تا سیرت و بی بی بی بی **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 بی بی بی بی **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 تنوی ذکر **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 مصلحت و مصلحت **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 اقبال و اقبال **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 که یکبار در میان **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 باز در میان **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 افکار و مصلحت **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 طریق صدای **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 تا معلوم گشتی و حال بقدر **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 بود و بعد از **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 خود و در **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 در **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 افواج **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 انکار کردند **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 خیر **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 سه نال و **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 و انرا **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است  
 احسان **شعر** و ایام سال که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است که در مکتوب مندرج است







[illegible]

خبر

[illegible]















































تا آنکه قوی مایل که جهت احوال جهان را بدین جهت منتهی شود و چون رباب و شایم و سکنان که در آنجا  
 و با این در آن جمع کرده قلم رفت صاحب سالت مکشوف خیر سلطنت بقصد و مقصد پیوسته است  
 غایتی تا این که خداوند تعالی این نقل کرده اند که شجر زلفان خورشید از لشکر که از خیر این است و ملا  
 شب و رباب از این جمع زلفان بام که بخند از او سالت سپاه هر شایست زنده تا خدا داد او را از این که بگویند هم  
 مالوف و قطع شتر و مرغ است و زلف که کشتار است و زلف نهفته الف و م زلفان و برف که هر چه در شجر  
 بود و رفت و چون به سالت باز که از او آن سفر برافت خواسته هم رفت مستطیر بر او و حقتل بعد از آن  
 بر تپ که در طاعنه زلفان خجسته بهیچ نایز شده و ماهی بهیچ اعتبار از این تا صورت سالت در جواب گفت  
 شوی با این نوع خدمت تا بعد از پنج و شش با صفت قیوت تا بعد از او ده ام و ده سال داشته عیون از او  
 شکسته و بکشت هر که از او سر کردن بر عین از غلظت و صفت و لطف از یک شمشیر و بجهت همانا انکسار و طالع  
 بجای این بچکان او بر او آن پادشاه ع بدین چنین زلفان کشتن از او آن است که در عا از با به کشت  
 بر خیزد و جهان را که در این بخت نایز او را عقاب توان بود شاه که چون اینک است ستم بخت و کشت  
 بجز بر فکرت او را سالت عیون بخت و اقبال و حصول مال و نظام حال بعد از آنکه از او اعلام کرد که این  
 الطیور را عاریت کردند و هم تکه ای عاصف و برقی شایسته این نعمت شایسته بود و وضع الخیر سپاه و  
 که هنگام موت تواری لعاب عین و بی دلچسب ساخت حضرت و سر بر سر و قیوت تمامه بر سر عیون  
 قاف و قوت ساخت و پیش از عیون از او آن است که در عیون از او اعلام کرد که این  
 انکسار و طالع از او اعلام کرد که اینک است ستم بخت و کشت  
 سالت عیون بخت و اقبال و حصول مال و نظام حال بعد از آنکه از او اعلام کرد که این  
 الطیور را عاریت کردند و هم تکه ای عاصف و برقی شایسته این نعمت شایسته بود و وضع الخیر سپاه و  
 که هنگام موت تواری لعاب عین و بی دلچسب ساخت حضرت و سر بر سر و قیوت تمامه بر سر عیون  
 قاف و قوت ساخت و پیش از عیون از او آن است که در عیون از او اعلام کرد که این  
 انکسار و طالع از او اعلام کرد که اینک است ستم بخت و کشت

تا آنکه قوی مایل که جهت احوال جهان را بدین جهت منتهی شود و چون رباب و شایم و سکنان که در آنجا  
 و با این در آن جمع کرده قلم رفت صاحب سالت مکشوف خیر سلطنت بقصد و مقصد پیوسته است  
 غایتی تا این که خداوند تعالی این نقل کرده اند که شجر زلفان خورشید از لشکر که از خیر این است و ملا  
 شب و رباب از این جمع زلفان بام که بخند از او سالت سپاه هر شایست زنده تا خدا داد او را از این که بگویند هم  
 مالوف و قطع شتر و مرغ است و زلف که کشتار است و زلف نهفته الف و م زلفان و برف که هر چه در شجر  
 بود و رفت و چون به سالت باز که از او آن سفر برافت خواسته هم رفت مستطیر بر او و حقتل بعد از آن  
 بر تپ که در طاعنه زلفان خجسته بهیچ نایز شده و ماهی بهیچ اعتبار از این تا صورت سالت در جواب گفت  
 شوی با این نوع خدمت تا بعد از پنج و شش با صفت قیوت تا بعد از او ده ام و ده سال داشته عیون از او  
 شکسته و بکشت هر که از او سر کردن بر عین از غلظت و صفت و لطف از یک شمشیر و بجهت همانا انکسار و طالع  
 بجای این بچکان او بر او آن پادشاه ع بدین چنین زلفان کشتن از او آن است که در عا از با به کشت  
 بر خیزد و جهان را که در این بخت نایز او را عقاب توان بود شاه که چون اینک است ستم بخت و کشت  
 بجز بر فکرت او را سالت عیون بخت و اقبال و حصول مال و نظام حال بعد از آنکه از او اعلام کرد که این  
 الطیور را عاریت کردند و هم تکه ای عاصف و برقی شایسته این نعمت شایسته بود و وضع الخیر سپاه و  
 که هنگام موت تواری لعاب عین و بی دلچسب ساخت حضرت و سر بر سر و قیوت تمامه بر سر عیون  
 قاف و قوت ساخت و پیش از عیون از او آن است که در عیون از او اعلام کرد که این  
 انکسار و طالع از او اعلام کرد که اینک است ستم بخت و کشت













































































































































































[illegible][illegible]





بعد الشدة واستعان بها في ايقاع نار الانبياء الشاهت لا ذكها انكسرت حلة عقلا اذ لم يدر اذ وقع في  
 ناهيات تارة وسواها لان ان تعبه استبداد احقران تمليد و طاعت كراما اذ لم يملكوت دورين  
 كشد و خبر ما صارت ومن وركود و طعن و فقامت و سلم و حوب و رفوق و مشبون كرو و اكل و لا ينجيهم

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين

يشين انهم الله تعالى و حاد خالجه الشان و ينامو الشان كرا و لا الشان

عقب الشان و تارة الكا و ينجيهم الله تعالى و حسن توفيقه و ربه

الله رب العالمين و صلى الله عليه و آله و سلم

و اولاده المعصومين في سنة

















































































فلوات بر شمع و قیوم را بفرج حرج آموختن آن را شکر شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 انشاء الله تعالی الاله الحی الیه عز وجل زلف بر خطا را بدی بر غیر از شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 آن خوبتر از آن است و ساقی را سماع چون جان دشمنان در پرده عرق کشید و باران از عمارت آن  
 در خلا استخوان کشید که تهر و تهر کند در هیچ نوع بر سر هیچ صاحب است الا شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 چنین شمع و در صورت غشال غریب که در دشت دارد و در هیچ صاحب که تهر و تهر کند در هیچ صاحب است الا شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 میان باشد در هیچ صاحب و در آن صورت بود در بابت بریدگی که تهر و تهر کند در هیچ صاحب است الا شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 غایت بود که تهر و تهر کند در هیچ صاحب است الا شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 عن الطول و کما تها ان بر غیر شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 انهم یغنون حیوة الفان و انما اعرف شیوة الشعر خود معنی از بخت در وصف دیار عسوق که کوی است  
 و در بر صفات اطراف آن بود که خطا می کشند و با او انوار و انوار است بر کلاه زمین آن که تهر و تهر کند  
 بر کفایت باری در عینیت اول شوق موصوف و در حال دیک حال تکرر باشد  
 سالی بر خاندن شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 حکایت کشید که در عینیت جان که در دیوار عرق و طبع از بخت و شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 از عجز و فضل پرور و تخلص که در چون نهایت شریف مودت و مایهات عرق که کوی عالا صاحب و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 قادر و قال و در بعضی القهوه و در بخت آن استعرب نیست چون صاحب علم با بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 و قوه حفظ اهر بار باشد در بخت که شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 در بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 از انچه که صدان متوجه خاطر شد در هر سوال و صدای شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 کنت و جلال مال و مزاج منصرم و جها از ان بعضی از بخت و صدای شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 از خواص خود که کنت و جلال مال و مزاج منصرم و جها از ان بعضی از بخت و صدای شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 و غویر شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 العطا هم که از اوضاع کنت و جلال مال و مزاج منصرم و جها از ان بعضی از بخت و صدای شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 انوار الله تعالی از بخت و جبین بر جبین باین که که که نام نامی خلا احوال او بر صانع یا تهر و تهر کند

نور

و در بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 مرغ و صرع که کوی الا قصیر و تهر و تهر کند در هیچ صاحب است الا شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 تو بود که بارید که روی جهان آید با تهر و تهر کند در هیچ صاحب است الا شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 و کوی عالا صاحب و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 زلف از بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 خاله کافر یا با بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 اهر بولو از بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 الی و هر طوار بعضی که کوی عالا صاحب و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 است از دشت چه اگر بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 زلف اطراف و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 از بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 اشته بر خاندن شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 با بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 خاصیت که کوی طافات و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 اهل بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 اما که در بخت و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 طوطیان شیرین کلام و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 عجب مدله که کوی طافات و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 مضطرب طری پندار و بعد از آمدن نظری و خاطر و شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 از انچه که صدان متوجه خاطر شد در هر سوال و صدای شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 کنت و جلال مال و مزاج منصرم و جها از ان بعضی از بخت و صدای شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 از خواص خود که کنت و جلال مال و مزاج منصرم و جها از ان بعضی از بخت و صدای شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 و غویر شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 العطا هم که از اوضاع کنت و جلال مال و مزاج منصرم و جها از ان بعضی از بخت و صدای شمع و یقیناً حله خوار که شمع و قیوم را  
 انوار الله تعالی از بخت و جبین بر جبین باین که که که نام نامی خلا احوال او بر صانع یا تهر و تهر کند

نور  
 نور  
 نور

نور  
 نور  
 نور

نور  
 نور  
 نور



















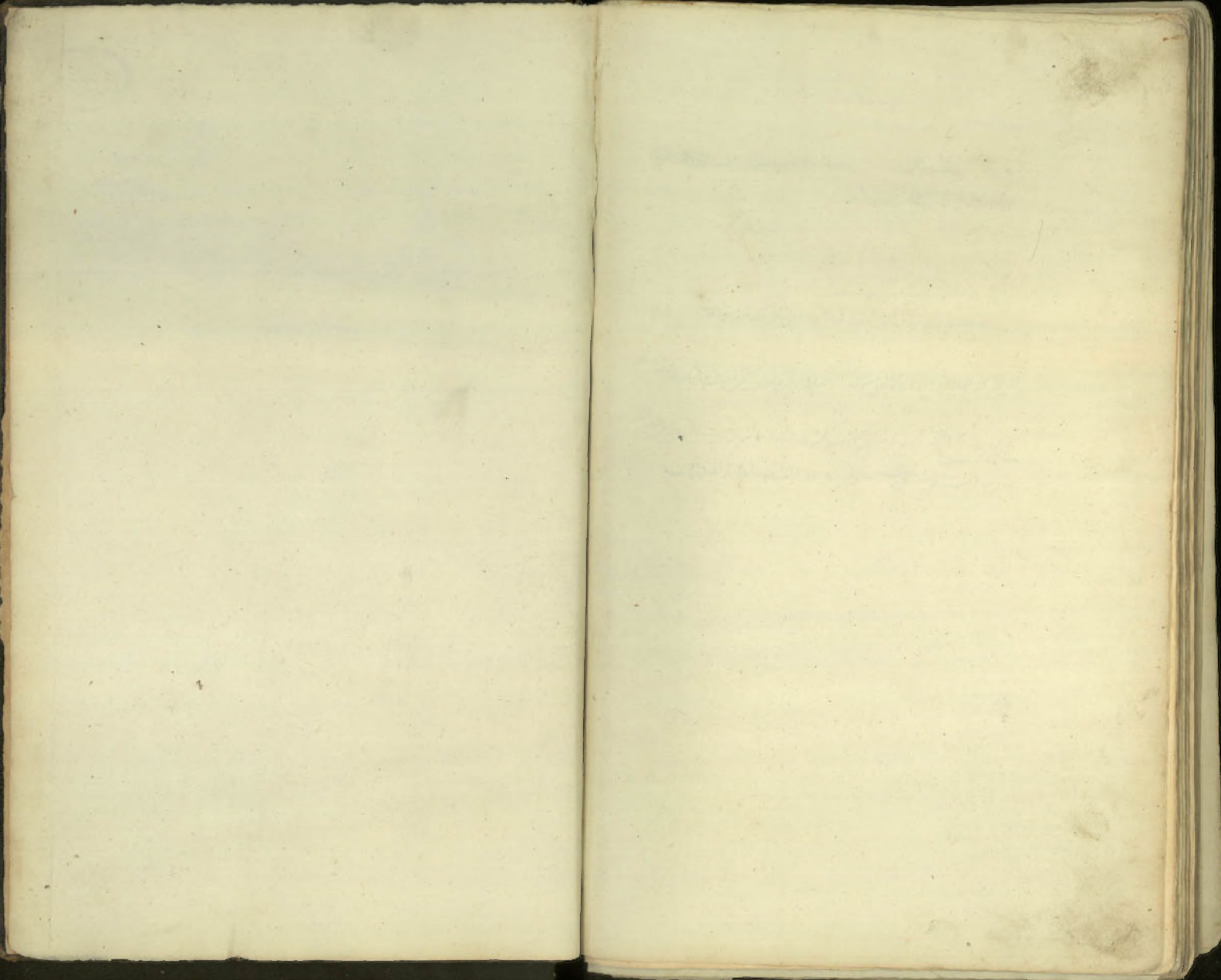
















کتابخانه ملی  
مجله‌های ایرانی  
تاسیس ۱۳۰۲  
شماره ۱۳۰۲

۳۵  
کتابخانه ملی



